

گزارش تحقیقی درباره شبکه لابی رژیم ایران در آمریکا

"تریتا پارسی" و "شورای ملی ایرانیان آمریکائی"

تهیه و تنظیم: حسن داعی

hassan.dai@yahoo.com

مقدمه

در سال 2005 "جک أبراموف" یکی از سلاطین لابی در آمریکا به اتهام کلاهبرداری و رشوه تحت تعقیب قضائی قرار گرفت و یکسال بعد از آن، با قبول بخشی از گناهان خویش و ضمن همکاری با مسئولین پرونده روانه زندان گشت. گرفتاری أبراموف سرآغاز یکی از بزرگترین افتضاحات سیاسی-مالی تاریخ آمریکا بود که به ادعای بسیاری از کارشناسان، تمام سیستم سیاسی آمریکا را تحت تاثیر قرار داده است.



تریتا پارسی

این افتضاح که از مهمترین عوامل شکست جمهوریخواهان در انتخابات مجلسین آمریکا بود قربانیان مهمی نیز داشته است که شناخته ترین آنان "باب (رابرت) نی" Bob Ney نماینده کنگره آمریکا از اوهایو و همکار اصلی أبراموف در اکثر این کلاهبرداری هاست. وی نیز با قبول بخشی از اتهامات وارده بخویش، بزودی روانه زندان خواهد شد. "باب نی" فعال ترین و مهم ترین سیاستمداری است که طی یک دهه بی وقفه برای نزدیکی ایالات متحده به رژیم حاکم بر ایران تلاش میکرد و بخشی از پرونده کلاهبرداری های وی نیز به رشوه گیری از دلایان وابسته به جمهوری اسلامی مربوط میشود. وی در مدت اقامت خویش در زندان تنها نخواهد بود زیرا تعدادی از همکاران سابق وی نیز بهمین سرنوشت دچار گشته اند. شاید یکی از معدود همکاران باب نی که هنوز گرفتار عدالت نشده باشد "تریتا پارسی" همکار سابق وی است که با استفاده از ارتباطات خویش با شبکه باب نی و همچنین با برخوردای از حمایت های جمهوری اسلامی به راه اندازی تشکیلات وسیعی در آمریکا اقدام نموده است. افتضاح مالی أبراموف در عین حال بخش کوچکی از ارتباطات باب نی و تریتا پارسی با محافل وابسته به رژیم ایران و به تبع آن، شبکه گسترده لابی ایران و شرکتهای بزرگ آمریکا و در راس آن کمپانی های نفتی را برملا نمود.

گزارشی که در ذیل تقدیم هموطنان میشود خلاصه بخش سوم گزارش مفصلی است که برای انتشار به زبان انگلیسی در مراحل پایانی تهیه و تدوین قرار دارد. این گزارش تحقیقی را با همیاری دو نفر از دوستان روزنامه نگار در داخل ایران تهیه کرده ام که بخصوص بخش مربوط به فعالیت های رژیم در میان اپوزیسیون قانونی و گروههای خارج از کشوری، توسط نامبردگان تنظیم گشته است. از آنجا که مسئله ایران به مشکل شماره یک آمریکا و غرب تبدیل شده، طبیعتاً شبکه لابی طرفدار ایران بطور فعال در صحنه حضور یافته است و بخصوص افراد ایرانی که در این چهارچوب با رژیم حاکم بر کشورمان همکاری میکنند ماموریت و نقش ویژه ای بر عهده دارند. از اینرو قبل از انتشار انگلیسی گزارش، بخش های اصلی آن به فارسی ترجمه و با اصلاحاتی جزئی در اختیار علاقمندان قرار میگردد. طبیعتاً هرگونه همکاری، انتقاد و راهنمایی مورد استقبال ما قرار میگردد.

در این بخش از گزارش، تریتا پارسی و تشکیلات وابسته به او و همچنین شبکه وسیع دیگر سازمانهای موازی با آن را مورد بررسی قرار میدهیم. هدف از این گزارش نه شخص "پارسی"، بلکه سیستم پیچیده ای است که با استفاده از امکانات وسیع رژیم ایران و متحدانش در آمریکا توانسته است فرد گمنامی را در عرض چند سال به یکی از شناخته شده ترین "کارشناسان" مسائل ایران تبدیل کند.

این گزارش بطور کامل براساس اسناد عمومی که در دسترس همگان قرار دارد تهیه گردیده که بنظر نگارنده بخوبی نمایانگر رابطه "پارسی" از یکطرف با آلوده ترین محافل آمریکائی است و از طرف دیگر رابطه منسجم، طولانی و ارگانیک وی با رژیم حاکم بر ایران را آشکار مینماید.

باب نی (Bob Ney) و عشق بی پایان وی به مردم ایران

"باب نی" در سال 1994 به نمایندگی از اوهایو وارد کنگره شد. وی قبل از انقلاب ایران به مدت کوتاهی در شیراز تدریس کرده و زبان فارسی را نیز بخوبی تکلم میکند. وی تا سال 1997 از برخی از گروههای اپوزیسیون علیه رژیم ایران حمایت میکرد ولی با انتخاب خاتمی در این سال، وی به جرگه طرفداران ایجاد رابطه با رژیم پیوست. در مدتی کوتاه وی به فعال ترین سیاستمدار طرفدار مباحثات با ایران تبدیل گشت و در تمام طرحها و ابتکاراتی که در این زمینه بود وی در صفوف اول قرار داشت. فعالیت های سیاسی باب نی از یکطرف معطوف به بهبود روابط ایران و آمریکا و به تبع آن، لغو تحریم هایی بود که علیه ایران اعمال میشد و از طرف دیگر وی بطور جدی علیه بخشی از نیروهای اپوزیسیون که خواهان سرنگونی کامل رژیم بودند فعالیت مینمود.

طبق سندی که در صفحات بعد بآن اشاره میشود، باب نی در سال 2002 به کمک دو نفر از مهمترین لابیست های آمریکا یعنی "روی کافی" و "دی استفانو"، اقدام به تشکیل "شورای ملی ایرانیان آمریکائی" National Iranian American Council نمود و تریتا پارسی یکی از دستیاران خود را به ریاست آن گماشت. روی کافی در پاسخ به این سوال که چرا سراغ باب نی رفتید گفته است: "نامبرده عشق بی پایانی به مردم ایران دارد که برای همه ما الهام بخش بود". برای درک این عشق و جایگاه "روی کافی" و دلیل راه اندازی شورای ایرانی-آمریکائی یاد شده، بایستی به پرونده قضائی باب نی و همچنین موقعیت شغلی روی کافی نگاه کنیم.

باب نی در سال 2006 و آشکار شدن نقش وی در افتضاحات مالی أبراموف، از کنگره استعفا داد و برای معالجه الکلیسم که بادعای وی علت اصلی انحرافات وی است روانه درمانگاه گردید. وی در اوائل سال 2007 به زندان میرود و برطبق قراردادی که با دادستانی بسته است بایستی بطور نامحدود برای کشف زوایای پنهان پرونده با مقامات قضائی همکاری کند. بدین ترتیب بایستی در انتظار شگفتی های جدید از فساد مالی وی و همکاریانش بود.

گزارش حاضر با بررسی فعالیت های باب نی و تریتا پارسی، در صدد است تا بخش کوچکی از فعالیت های لابی طرفدار ایران در آمریکا و شبکه وسیع این سازمان مافیای گونه را در معرض قضاوت همگان قرار دهد.

رابطه "باب نی" با دو تبهکار بین المللی مربوط به رژیم ایران

یکی از مهمترین بخش های پرونده کلاهبرداری باب نی مربوط به رشوه گیری وی از دو دلال اسلحه ساکن لندن است که در صدد فروش قطعات هواپیما به رژیم ایران بوده اند. این داستان که به تعبیر خبرنگاران بیشتر به فیلم های جیمز باند شبیه است ضمناً شامل تریتا پارسی بطور خاص نیز میشود زیرا در خلال افشاگری های مربوط به رشوه گیری، نحوه راه اندازی شورای وابسته به تریتا پارسی نیز در یک سند منتشر گشته است. خلاصه داستان باب نی به نقل از روزنامه های آمریکا و ادعا نامه وزارت دادگستری به قرار زیر است: (لیست مهمترین منابع مورد استفاده در پایان مقاله حاضر ذکر شده است)

در سال 2003 دو نفر از تجار ساکن لندن و صاحبان شرکت FN Aviation که قصد فروش قطعات هواپیما به ایران را داشتند به سراغ یکی از بزرگترین موسسات لابی آمریکایی میروند تا ضمن تماس با مقامات ذیربط آمریکا برای دریافت اجازه مخصوص برای صادرات این قطعات به ایران اقدام کنند. تحریم های آمریکا علیه ایران، اجازه این معامله بروال عادی را نمیداد. موسسه لابی برای صادرات این قطعات به ایران اقدام کنند. تحریم های آمریکا علیه ایران، اجازه این معامله بروال عادی را نمیداد. موسسه لابی O'Connor & Hannan که از گرانترین شرکت های لابی در آمریکاست دو نفر از لابیست های خود بنام روی کافی و همکار وی دی استفانو را برای این کار انتخاب میکند. این انتخاب البته اتفاقی نبود. دی استفانو دستیار سابق باب نی بود که از مدتی پیش وارد فعالیت های لابی گری شده بود. باب نی نیز از مدتها قبل در رابطه با ایران به فعالیت مشغول بود و در این زمینه تجربه کافی در اختیار داشت.

این دو تاجر لندنی اما تاریخچه جالبی دارند که بخوبی نشانگر روابط بین المللی رژیم نیز هست که بجای رابطه معقول با آمریکا، سراغ چنین موجوداتی میروند که فقط برای خدمت به آخوندها خلق شده اند. نفر اول 68 ساله انگلیسی بنام Nigel Winfield میباشند. وی در سال 1980 بدلیل یک فقره تقلب مالیاتی 7.4 میلیون دلاری در آمریکا به زندان رفت. در سال 1982 بخاطر تلاش هایی که برای کلاهبرداری از الویس پریسلی کرده بود به شش ماه زندان محکوم شد. در طی سالهای دهه 1960 وی هشت بار به تقلب و کلاهبرداری اعتراف کرده بود. در سال 1981 نیز بخاطر رابطه با مافیای نیوجرسی، وی از شرکت دادن اسب هایش در مسابقات اسب سواری ممنوع شد.

تاجر دوم یک سوری بنام Fouad al-Zayat معروف به جک خیکی fat Jack است که با فروش اسلحه ثروتی افسانه ای بهم زده بود. در سال 2002 یک دادگاه لندن بخاطر یک چک برگشتی سه میلیون دلاری از نامبرده مجبور به توقیف جت 727 خصوصی و رولز رویس وی گشت. فواد از سال 99 تا 2001 با 150 مراجعه به قمارخانه های لندن مبلغ 17 میلیون دلار باخته بود.

در فوریه 2003 دو لابیست آمریکایی به همراه باب نی برای دیدار با این دو تاجر خوشنام، به لندن سفر میکنند و پس از آن نیز یکبار دیگر خود باب نی به تنهایی به دیدار این دو تاجر ایران دوست میروند. در اواسط سال 2003 شرکت لندنی منحل میگردد و بخاطر جنگ آمریکا با عراق، باب نی و دوستان از دنبال کردن پرونده منصرف میگردند. در اینمدت کوتاه باب نی با کالین پاول در زمینه برداشتن تحریم ارسال قطعات هواپیما به ایران نیز دیدار میکند. طبق ارقام منتشره در مرکز لابیست های کنگره، تاجر لندنی 220 هزار دلار به روی کافی و 20 هزار دلار به دی استفانو پرداخت کرده اند. از میزان دقیق پرداختی به باب نی هنوز بی خبریم ولی طبق اسناد منتشره توسط وزارت دادگستری و همچنین ارقام مربوط به کمک های مالی به تبلیغات انتخاباتی باب نی، نامبرده دهها هزار دلار بخاطر کمک باین دو دلال دریافت نموده است که یک قلم آن 50000 دلار در بازگشت از سفر دوم وی به لندن است. باب نی در آغاز به مقامات قضائی گفته بود که این پول را بخاطر خوش شانسی در قمار برده بود.

"روی کافی" و "باب نی"، بنیانگذاران "شورای ملی ایرانیان آمریکایی" وابسته به "تریتا پارسی"

Roy Coffee در سال 1994 که جرج بوش کاندیدای فرمانداری تگزاس بود معاونت تبلیغات انتخاباتی وی را بعهده داشت. نامبرده تا سال 98 یکی از مسئولیت های مهم ایالت تگزاس را بعهده داشت و سپس به شرکت لابی معروف O'Connor & Hannan پیوست. وی که به رابطه نزدیک با خانواده بوش معروف بود در سال 2000 از طرف مجله کنگره بنام Roll Call لقب گوش و چشم بوش در K Street را گرفت. این خیابان محله معروفترین شرکتهای لابی واشنگتن است. کافی در سال 2005 به شرکت لابی Locke Liddell & Sapp پیوست. یکی از صاحبان سابق این شرکت حقوقی خانم Harriet Miers مشاور حقوقی کاخ سفید است که در سال گذشته از طرف پرزیدنت بوش برای عضویت در دیوان عالی آمریکا معرفی گردید.

همکار روی کافی David DiStefano رئیس دفتر سابق باب نی بود که مانند روی کافی در سال 98 وارد جرگه لابیست ها گردید. باب نی از طرف برخی از روزنامه نگاران به فاسدترین نماینده تاریخ کنگره ملقب گردیده است و یکی از مفسران این سوال را مطرح میکند که آیا کاری بوده است که باب نی در مقابل دریافت پول از انجام آن سرباز زند؟ یکی دیگر از خبرنگاران به طنز نوشته است: "بنظر من این باند آبراموف و باب نی حاضرند برای پول به مادر خود نیز بمب اتم بفروشند و بعد ترتیب دستگیری وی را نیز بدهند". حقیقت نیز همین است و نگاهی کوتاه به پرونده وی همین احساس مشمئز کننده را به خواننده منتقل خواهد نمود. او با دریافت صدها هزار دلار رشوه و بر خورداری از بهترین امکانات مالی در تمام سخنرانی های خویش برای مردم ایران نیز دلسوزی مینمود. از جمله کارهای وی و آبراموف، کلاهبرداری میلیونی از قبیله های مختلف سرخپوستان آمریکایی است که با سخیف ترین شیوه ها انجام گرفته است. کلاهبرداری از سرخپوستان به رقمی بالای 85 میلیون دلار میرسد. یکی از نمونه های معروف کلاهبرداری آبراموف به دو قبیله مربوط میشود که هردوی آنان صاحب کازینو بوده و برای همین نیز برای جلب مشتری به قمارخانه های خود باهم رقابت میکردند. آبراموف با دریافت مبالغ هنگفت از قبیله اول ترتیبی داد که با تصویب قوانین مورد نظر

در کنگره، کازینوی قبیله رقیب بسته شود. در مرحله بعد، وی سراغ قبیله دوم رفته و برای بازگشایی کازینویی که خودش ترتیب بستن آن را داده بود میلیون ها دلار از آنان اخاذی کرد.

یکی دیگر از شاهکارهای وی همکاری با آبراموف برای خرید قمارخانه روی کشتی از تاجری در فلوریدا بود. برای جوش دادن این معامله، باب نی با جعل سند مبالغ هنگفتی از آبراموف دریافت کرد. فروشنده این قمارخانه در مقابل آبراموف و شریک وی Kidan مقاومت میکرد ولی سرانجام مجبور به قبول مبلغ پیشنهادی و فروش تجارت خود به آنان شد. چند هفته پس از امضای قرارداد، نامبرده بطرز مشکوکی به قتل رسید. یکی از دستگیر شدگان این جنایت کسی است که با Kidan یعنی شریک آبراموف رابطه داشت و مبلغ 250 هزار دلار از وی دریافت کرده بود.

از دیگر اقدامات باب نی و آبراموف، دادن قرارداد نصب آنتن های تلفن همراه در کنگره آمریکا به یک شرکت اسرائیلی بود. درحالیکه طبق اسناد مورد بررسی توسط مطبوعات آمریکا، یک شرکت مهم آمریکائی شایسته انجام این معامله بود، باب نی درمیانه راه وارد صحنه گردید و قرارداد را به یک شرکت گمنام اسرائیلی داد. طبق اسناد منتشره در مطبوعات، شرکت اسرائیلی نیز صدها هزار دلار به باند آبراموف پرداخت کرد.

دریکی دیگر از کلاهبرداریها، باب نی در مقابل دریافت پول ترتیبی داد که یک شرکت غیر روسی بتواند روی ودکای خود مارک "ساخت روسیه" را بچسباند و همچنین در مقابل دریافت پول به تولید کنندگان لباس در خارج از آمریکا نیز فرصت داد تا مارک ساخت آمریکا را روی محصولات خود بچسبانند.

راه اندازی "شورای ملی ایرانیان آمریکائی"

روی کافی در نامه ای که بتاريخ اول فوریه 2006 به مجله تکزاسی Dmagazin Frontburner فرستاده است نحوه راه اندازی این شورا را بروایت خویش بیان میکند: <http://frontburner.dmagazine.com/archives2/013069.html>

« در اواسط سال 2002 یکی از همکلاسی های سابق من که یک ایرانی بنام "داریوش بقائی" است (وکیل ساکن بورلی هیلز) برای دیدار خانوادگی به ایران رفت. وی قبل از انقلاب به آمریکا آمده و تاکنون به کشورش بازنگشته بود. وی پس از بازگشت از ایران به من تلفن زد و تعریف کرد که چگونه اقتصاد ایران رونق گرفته و آمریکا دارد فرصت ها را از دست میدهد. وی همچنین گفت که ملایان با بهانه کردن تحریم های آمریکا علیه ایران برای رفتار خود یک توجیه پیدا کرده اند و بهترین کمک به مردم ایران برداشتن تحریم ها و بهبود روابط دو کشور است. من او را نزد باب نی بردم و ملاقات ایندو که قرار بود یکریع باشد یکساعت و نیم طول کشید که بیشتر به فارسی بود و آنان از احساسات عمیق در مورد آرزوهای خود برای مردم ایران باهم صحبت کردند. نتیجه آن شد که من، دی استفانو، بقائی و تریتا پارسی که یک ایرانی-آمریکائی است تصمیم گرفتیم که یک کمیته فعالیت سیاسی با عضویت ایرانی-آمریکائیان راه بیندازیم که بتوانیم استراتژی خودمان که عادی سازی روابط بین ایران و آمریکا بود را دنبال کنیم. ما چهار نفر با هم 9 ماه تمام فعالیت کردیم تا این تشکل را راه اندازی کنیم.»

بنظر میرسد که دیدار بقائی و باب نی مانند دیدار مولانا مولوی و شمس تبریزی آنچنان آتشی بجان روی کافی و دی استفانو زده بود که این گرانترین وکلای آمریکا که برای چند ساعت کار برای دو دلال اسلحه، صدها هزار دلار گرفته اند این بار مفت و مجانی 9 ماه فی سبیل الله کار کرده اند. سپس آنطور که در گزارش شورا ذکر شده و "کافی" نیز بان اشاره میکند، نامبردگان برای همان چند نفری که پارسی پس از ماهها تلاش دور هم جمع کرده بود کلاس آموزشی گذاشتند تا روشهای لابیگری و تماس با نمایندگان کنگره را بانان بیاموزند.

داریوش بقائی نیز خود یک معمای دیگر است. این وکیل ثروتمند بورلی هیلز نیز در سفر به تهران دچار دگرگونی شده و وضعیت اسفبار مردم حال او را منقلب کرده است و ازینرو در بازگشت بلافاصله بیاد همکلاسی سابق خویش در تگزاس افتاده است که بطور اتفاقی همکار باب نی نیز هست. پس از راه اندازی تشکل مزبور نیز دیگر هیچ نشانی از داریوش بقائی نیست. شاید بهترین احتمال این است که این ایرانی وطنپرست پیشنهادات قابل توجهی برای سه آمریکائی مزبور آورده بود که آنان کار و زندگی خویش را رها کرده و به تربیت ایرانیان برای احقاق حقوق خویش پرداخته اند.

در اینجا اما دو سوال اساسی که هدف اصلی این گزارش نیز هست بی پاسخ مانده اند. اولاً باب نی و دو لابیست گرانقیمت از راه اندازی شورا چه اهدافی را دنبال کرده اند. مطالبی که گویا بقائی برای روی کافی تعریف کرده همان حرفهائی است که خود باب نی در طی سالیان قبل بارها تکرار کرده بود و چیز جدیدی نداشت پس وی حامل چه پیام ویژه ای بوده است که محرک باب نی و

دوستان وی گشت؟ دومین سوال انتخاب تریتا پارسی است. آیا ایرانی متخصص در آمریکا باندازه کافی وجود داشت که یکی از مهمترین نمایندگان کنگره و دو لابیست معروف آمریکا یک جوان بیست و چند ساله را برای اینکار انتخاب نمودند؟ کدامیک از خصوصیات پارسی وی را برای اینکار شایسته تر از دیگران کرده بود؟ جالب ترین بخش داستان این است که هیچکدام از بنیانگذاران این شورا ایرانی-آمریکایی نیستند و این در حالی است که هدف رسمی آن در درجه اول ارتقا و وضعیت این دسته از ایرانیان است. پارسی در سال 2001 با پاسپورت سوئدی به آمریکا آمده بود و سالها از حق دریافت شهروندی آمریکایی دور بود. روی کافی و دوستان وی نیز هیچگاه ادعای ملیت ایرانی نداشته اند.



نفر دست چپ تریتا پارسی با دوستان خود در اولین سال تاسیس شورای کذایی

تریتا پارسی، از سوئد به واشنگتن

تریتا یک مهاجر ایرانی-سوئدی است که اولین فعالیت های سیاسی خویش را هنگام دانشجویی در سوئد شروع کرده است. جالب اینجاست که وی تمام کارهای خویش را از همان سوئد معطوف به آمریکا نموده و گزارش فعالیت های خویش را بزبان انگلیسی منتشر میکرد. مثلا دیدار خویش وعده ای دیگر از دوستانش با سفیر ایران در سوئد را بزبان انگلیسی باطالع خوانندگان آمریکایی میرساند.

محتوای اولین اعلامیه های پارسی باندازه کافی گویای روابط وی با رژیم و برخی از تشکل های وابسته بآن است. یکی از اولین اقدامات وی انتشار یک بیانیه به زبان انگلیسی روی اینترنت است که وی و چند نفر دیگر امضا کرده اند:

«14 نفر از ایرانیان یا دوستداران ایران بیانیه ای را امضا کرده اند که خطاب به نمایندگان کنگره آمریکاست و از آنان میخواهد که تحریم های علیه ایران را لغو کرده و وارد گفتگو با ایران شود. باید ایرانیان بخود بیایند و صدایشان را بگوش مسئولین آمریکایی برسانند. تا کنون فقط مجاهدین خلق، کنت تیمرمن و لابی طرفدار اسرائیل در صحنه فعال بوده اند. برای کمک به مردم ایران چه باید کرد؟ اگرچه این تحریم ها تاثیری روی اقتصاد ایران ندارند ولی احتمال اینکه درآینده مضر باشند وجود دارد. مثلا ایران محتاج به قطعات یدکی برای صنعت نفت است که فقط در آمریکا یافت میشود. فلج شدن صنعت نفت و بدنبال آن رنج و سختی بیشتر برای مردم راه به رادیکالیسم سیاسی خواهد برد..... قدم بعدی رساندن این طومار به دست نمایندگان مجلس و سنای آمریکا بود. بمدت چهار روز من یک تنه از این دفتر نماینده کنگره به آن یکی رفتم و آنرا شخصا بدست مشاورین و مسئولین دفتر آنان دادم. آنان همه شگفت زده بودند که یک دانشجوی سوئدی-ایرانی برای پایان دادن به انزوای کشورش مشغول لابی کردن است. من فعالیت های خود در کنگره را به اطلاع امضا کنندگان بیانیه رساندم و نتیجه آن شد که ما یک گروه لابی درست کردیم. اکنون 80 نفر از نمایندگان کنگره بطور مرتب فاکس های ما را دریافت میکنند.» (25 جولای 1997)

امضا کنندگان: تریتا پارسی، سلیمان کیاست پور، محسن شبانیان، زرد سارتی و مهدی اردلان

در این اعلامیه چند نکته جالب به چشم میخورد. چگونه یک دانشجوی ایرانی ساکن سوئد تک و تنها به واشنگتن رفته و یگراست نیز وارد کنگره شده است؟ وی از کمک های غیبی در این زمینه هیچ مطلبی نمی گوید. از طرف دیگر این دانشجوی جوان راه حل

مشکلات عدیده ایران و راه جلوگیری از سقوط به دامان رادیکالیسم را رفع تحریم از ارسال قطعات یدکی صنعت نفت میدانند. اصولاً نه ایران و نه هیچ کارشناسی تاکنون ادعای کمبود چنین قطعاتی نکرده است زیرا شرکت های گردن کلفت نفتی اروپا این کمبود را سالهاست که جبران میکنند و همانطور که بعداً مشاهده میکنیم این شرکت های نفتی آمریکائی هستند که از نداشتن دست در بازار ایران گله میکنند. در صفحات بعد درباره این قسمت از اعلامیه وی و نگرانی نامبرده از کمبود قطعات یدکی برای صنعت نفت ایران توضیح بیشتری خواهیم داد. اعلامیه بعدی پارسی نیز جالب است. وی در مقاله ای در مجله "ایرانیان" به هموطنان خود می نویسد:

"زمان آن فرا رسیده است که یک مبارزه واقعی برای حقوق بشر شصت میلیون ایرانی را آغاز کنیم. ایرانیان بیش از پیش باین نتیجه میرسند که برداشت شان از رژیم ایران و اوضاع مملکت منطقی نبوده است. اگرچه حکم در مورد حاکمان ایران که دیکتاتور هستند درست بوده است ولی بخاطر آنکه نفرت از حکومت بر ما مسلط شده بود، به اقدامات زیانبخش دست زده و به مردم خودمان ظلم کرده ایم. ما ایرانیان باید بفهمیم که بهترین استراتژی همان استفاده از آلترناتیو های موجود است. پس چه باید کرد؟ پاسخ باین سوال خیلی آسان است زیرا امکانات دور و برمان ریخته است. باید به نمایندگان کنگره آمریکا نامه نوشت و یا نزد آنان رفت و اوضاع ایران را برایشان گفت. باید علیه تحریم ها بیانیه داد و فعال شد. ما، گروهی از ایرانیان دردمند، از تابستان گذشته باین کار وارد شده و اعضای کنگره آمریکا را زیر بمباران فاکس های خود قرار میدهیم. ما به کمک شما احتیاج داریم. با آدرس زیر با ما تماس بگیرید. <http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/3725/> (تریتا پارسی، اکتبر 1997، سایت ایرانیان)

به ادعای پارسی، اپوزیسیون و کل مردم ایران، در نحوه مبارزه با رژیم تحت تاثیر نفرت قرار گرفته و دست به کارهای غیر عقلانی زده و بهترین شیوه مبارزه همان کمک به پارسی و دوستان ناشناخته وی برای رفع تحریم از شرکت های نفتی آمریکائی است. برای شناخت بهتر پارسی و فعالیت های وی در سوئد به اعلامیه وی بزبان انگلیسی که بتاريخ 14 مارس 2000 روی اینترنت رفته است نگاه میکنیم:

اطلاعیه مطبوعاتی: دیالوگ بین سفیر ایران در سوئد و ایرانیان تبعیدی

روز نهم مارس برای اولین بار در بیست سال گذشته یک دیالوگ بین نمایندگان دولت ایران و ایرانیان تبعیدی در سوئد انجام گرفت. حدود 45 نفر در این گفتگو شرکت کردند. این دیدار به ابتکار بیژن فهیمی برگزار شده بود. در رفتار دولت ایران در این اواخر تغییرات فراوانی ایجاد شده بخصوص در زمینه حل مشکلات بین ایرانیان از طریق گفتگو که در ملاقات اخیر بخوبی نمایان بود. جو ملاقات صمیمانه بود. تبعیدیان از دولت انتقاد کردند و بخصوص در مورد تفسیر های تنگ نظرانه دولت از قوانین اسلامی صحبت کردند و اشاره شد که فعالیت سیاسی فقط منحصر به خودی ها شده که همان تفسیر رژیم از شیعه را قبول کرده اند. تبعیدیان درخواست کردند که بانان اجازه رای دادن در انتخابات پارلمانی داده شود. سفیر ایران باین انتقادات پاسخ داد که درک عمیق وی از احساسات ابراز شده توسط تبعیدیان را نشان میداد. او اوضاع سیاسی ایران را تشریح کرد و تایید نمود که باید راه دیالوگ را ادامه داد.

سفیر ایران از تبعیدیان گله کرد که چرا در مقابل گروه های افراطی اپوزیسیون پاسیو مانده اند. گروههایی که دست به خشونت میزنند تا راه دیالوگ را ببندند. متأسفانه عنصر خشونت، این دیدار خوب را تحت تاثیر قرار داده بود زیرا مسعود کمالی یکی از شرکت کنندگان در این جلسه، شب قبل از دیدار با سفیر توسط مجاهدین خلق تهدید به مرگ شده بود. تریتا پارسی، رئیس اجرایی سازمان ایرانیان طرفدار همکاری بین المللی (Iranians for International Cooperation) IIC برای تماس: www.iic.org; www.geocities.com/tritaparsi

گذشته از محتوای اعلامیه که گویا توسط خود آقای سفیر نوشته شده نکته قابل توجه این است که خیر این دیدار بصورت اعلامیه مطبوعاتی و بزبان انگلیسی روی اینترنت رفته است تا دوستان آمریکائی نیز در جریان این واقعه تاریخی قرار گیرند. نکته مهم اما راه اندازی یک تشکیلات جدید است که پارسی نیز گرداننده آن گشته است. داستان پارسی را از همین اعلامیه و گروه تازه تاسیس وی دنبال میکنیم تا به آمریکا برسیم.

در 26 ژوئن 1998، آسوشیئد پرس مقاله ای در مورد برخی ایرانیان خارج از کشور نوشته که بسیار قابل توجه است. در این نوشته Josef Federman به دو سازمان ایرانی که برای رفع تحریم های آمریکا علیه ایران فعالیت میکنند اشاره کرده است. یکی از آنان Iranian Trade Association در سان دیه گو است و دیگری همان سازمان پارسی در سوئد است. عجیب است که خبرنگار آمریکائی از یک دانشجوی ناشناخته ایرانی در سوئد یاد کرده است. برای درک این نکته باید به گذشته رجوع کرده و نحوه شکل گیری این تشکل ها را بررسی کنیم.

خاتمی و تحرک در سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران

همانطور که دیدیم ترین پارسی اولین فعالیت های خود را در 1997، سال جلوس خاتمی به صندلی ریاست جمهوری، آغاز نمود. "هوشنگ امیر احمدی" نیز در همین سال شورای ایرانی-آمریکائی AIC خویش را راه انداخت. انجمن تجارت ایرانی در سان دیه گو- نیز که در بالا اشاره شد بهمین ترتیب در سال 97 شروع بکار کرد. در نسخه انگلیسی گزارش حاضر، به تفصیل درباره خاتمی و شروع خط جدید وزارت خارجه و اطلاعات رژیم در خارج از کشور بحث شده است.

در آخرین سال ریاست جمهوری رفسنجانی، رژیم در بدترین وضعیت خویش از نظر روابط بین المللی بود. دادگاه میکونوس سرآغاز درگیری رژیم با اروپا گردید و انفجار پایگاه آمریکا در عربستان بنوبه خود تشنج با آمریکا را به میران خطرناکی بالا برد. بهزاد نبوی در مورد وضعیت بین المللی رژیم در این مقطع میگوید:

"در آن مقطع زمانی از نظر روابط خارجی در بدترین شرایط قرار داشتیم و علاوه بر آمریکا، کشورهای اروپائی نیز سطح روابط خود با ایران را بشدت کاهش داده بودند و بنا بر اطلاعات موثق، مقدمات حملات نظامی محدود به کشورمان فراهم شده بود. برخی از کشورهای دوست به ما خبر دادند که بنا به حمله نظامی به نقاط مختلف کشور بود. عاملی که سبب شد همه این اقدامات خنثی و متوقف شود حماسه دوم خرداد و افزایش مشروعیت نظام بود." (گفتگو با ایسنا، 27 آبان 1383)

اولین هدف سیاست خارجی خاتمی همان تشنج زدائی و بهبود روابط با اروپا بود. مصاحبه خاتمی با سی ان ان نیز بنوبه خود امیدهای فراوانی را در میان آمریکائیان دامن زد که گویا رژیم بدنبال حل و فصل مسائل خویش با آمریکا است. دولت کلینتون کم کم موضوع خاتمی را جدی گرفت و برای حل و فصل یکباره مسائل خویش با ایران وارد عمل شد. از سال 98 اقدامات و یا ژست های حسن نیت کلینتون شروع شد که در سال 2000 و سخنرانی مادلین آلبرایت در شورای ایرانی-آمریکائی به اوج خود رسید.

در این جلسه که در آستانه نوروز (17 مارس) برگزار شد، خانم آلبرایت بخاطر سیاست های آمریکا در گذشته و بخصوص کودتای سال 32 علیه دولت مصدق از ملت ایران پوزش خواست. در این سخنرانی حتی وی بصراحت گفت که آمریکا با دولت هائی بمراتب دیکتاتورتر از ایران رابطه خوب دارد که منظور خانم آلبرایت این بود که نقض حقوق شهروندان ایرانی اصولا مانعی بر سر بهبود روابط با ایران نیست. پس از این سخنرانی، یکی از شرکت کنندگان ایرانی طرفدار رژیم پس از پایان سخنرانی وی گفت: «اگر خود من متن سخنرانی آلبرایت را نوشته بودم بسیاری از ژست ها و چشمک و چراغ های ایشان به جمهوری اسلامی را از قلم میانداختم.» Iran Press Analysis, Volume 2, No. 13

"کنت پولاک" یکی از مسئولان مهم شورای امنیت آمریکا در دوره کلینتون و از مسئولین پرونده ایران نیز میگوید:

"در سال 99 و 2000 خیلی سخت تلاش کردیم که یک معامله بزرگ با رژیم ایران انجام دهیم. ما 12 ژست و اقدام حسن نیت را بطور یکطرفه برای آنان انجام دادیم تا نشان دهیم که واقعا جدی هستیم و آمادگی داریم تا در صورتی که تهران بخواهد حاضریم امتیازات بسیار بیشتری بدهیم و تا انتهای راه نبر برای نزدیکی با ایران پیش برویم ولی رژیم ایران نمی خواست." (11, 23, 2004 SABAN CENTER)

از همه این نقل قول ها جالب تر موضعگیری دوتن از ایرانیانی است که مستقیما در جریان قضایای پشت پرده آن دوره هستند. محسن امین زاده در این دوره معاون وزارت خارجه ایران بود. وی میگوید:

سرانجام بحران روابط ایران و آمریکا (نامه شماره 49) «در ماه مارس سال 2000 میلادی، خانم آلبرایت وزیر خارجه وقت آمریکا در سخنرانی مشهورش در شورای روابط ایران و آمریکا، محورهایی از مسایل مورد علاقه و زمینه های همکاری میان دو کشور را برشمرد. او به مواردی چون صلح و امنیت در خلیج فارس، توسعه اقتصادی منطقه، رژیم عراق، رژیم طالبان و شرایط افغانستان، مبارزه با مواد مخدر، تلاش برای حل بحران آذربایجان و ارمنستان، تلاش برای حفظ میراث فرهنگی و بناهای تاریخی، همکاری در زمینه های حفاظت محیط زیست و موارد بیش تری از این دست اشاره نمود. هر چند سخنرانی خانم آلبرایت مثبت ترین موضعگیری علنی يك مقام عالی رتبه ای آمریکا درباره ایران پس از انقلاب اسلامی بود و نوعی ابراز تأسف درباره رفتار آمریکا علیه دولت ملی مصدق نیز در آن درج شده بود. دوطرف می توانستند آنرا آغازی برای گشایش درهای بسته تلقی نمایند اما در این حد هم این سخنرانی کارساز نشد. واکنش دولت ایران تا آن حد سرد بود که مشوق اقدامات بیش تری از این دست از سوی دولت کلینتون در آمریکا نشد؛ چیزی که بیل کلینتون و مادلین آلبرایت بعدها چندبار به آن اشاره کردند. در واکنش به این سخنرانی، توجه افکار نخبگان ایران بیش تر معطوف به اظهار تأسف آلبرایت درباره کودتا علیه مصدق در ایران شد و در آن زمان کمتر به مسایل مشترک مورد تأکید خانم آلبرایت در سیاست خارجی دو کشور در منطقه ای خاورمیانه توجه شد و عملاً این جنبه از اظهارات، منجر به واکنش سریعی از سوی ایران نشد.

در این دوره، دولت ایران اجازه نیافت که از همه ی فرصت های دولت دوره ی کلینتون برای تأمین منافع ملی کشور بهره مند شود و کاهش مشکلات به مسایل خاصی محدود شد و عملاً فشار به سایر کشورها برای جلوگیری از همکاری آنان با ایران رو به کاهش نهاد، اما راهحلی برای مشکلات اصلی روابط ایران و آمریکا جست و جو نشد. همچنان که که خواهیم دید، دولت خاتمی اجازه یافت تا برسر افغانستان و عراق با آمریکا به گفت و گو بنشیند و حتی با نوعی همکاری غیرمستقیم بر سر این کشورها موافقت شد اما از

مذاکره بر سر رفع مشکلات توسعه‌ی ملی ایران و از جمله **تحریم‌ها** علیه ایران منع شد. پاسخ عده‌ای به این سؤال که چرا دولت آقای خاتمی اجازه نیافت از فرصت‌هایی که برای کاهش بحران روابط ایران و آمریکا به دست آورده بود استفاده کند و این فرصت‌ها را به منافع ملی و کاهش موانع توسعه در ایران تبدیل نماید، این است که در ایران، گروهی آمادگی نداشت که بزرگ‌ترین مشکل سیاست خارجی و حتی روابط اقتصادی خارجی ایران در دوره ریاست‌جمهوری آقای خاتمی حل شود.»

یکی دیگر از طرفهای اصلی قضیه که برای رفع تحریم‌ها و بهبود روابط ایران و آمریکا تلاش میکرد هوشنگ امیراحمدی است که البرایت سخنرانی معروف خویش را در شورای وابسته باو ایراد نمود. امیراحمدی درباره این دوره در مصاحبه با رادیو فردا میگوید: (سایت گویا به نقل از رادیو فردا، 13.8.83)

«محمد خاتمی رئیس‌جمهوری اسلامی روز شنبه دیروز در کنفرانس خبری خود اعلام کرد که ایران نتوانست از فرصت خوبی که پس از عذرخواهی وزیر خارجه آمریکا در دولت سابق پیش آمده بود، استفاده کند و روابط خود را با آمریکا بهبود بخشد. این اولین بار است که یک مقام جمهوری اسلامی از دست رفتن فرصتهای ایران در رابطه با آمریکا سخن می‌راند. فریدون زرنگار در گفتگویی با دکتر هوشنگ امیر احمدی استاد دانشگاه در آمریکا و تحلیلگر سیاسی مسائل ایران و آمریکا، از اهمیت گفته‌های محمد خاتمی و تاثیر احتمالی آن در روابط ایران و آمریکا پرسیده است.

دکتر هوشنگ امیر احمدی: آقای خاتمی از این که اعتراف کرده در رابطه به سخنانی که خانم البرایت در سال 2000 در کنفرانس شورای آمریکاییان به ایرانیان مطرح کرد و در چارچوب آن از ایرانیان پوزش خواست و اظهار تأسف کرد از تستهای غلط آمریکا در سی و چند سال گذشته، و این که فرصت سوزی شده، این حرف خیلی مهمی است. اگرچه این حرف را خیلی دیر می‌زنند و این فرصت سوزی را اعتراف می‌کنند حرف خیلی مهمی است. من مطمئنم که حتی در جناح به اصطلاح راست جمهوری اسلامی هم این بحث فرصت سوزی در رابطه با حرکتی که آقای کلینتون و خانم البرایت و با کوشش شورای آمریکاییان- ایرانیان کرد، وجود دارد. من یک خبر دیگری بدهم که بسیار به نظر من مهم است برای شنوندگان شما. این که من چند هفته پیش با معاون خانم البرایت آقای سفیر تامس تیکیت، یک مصاحبه کردم که این مصاحبه دیگر تا هفته دیگر در نشریه شورا چاپ می‌شود. و از او سؤال کردم در رابطه با همان صحبتی که خانم البرایت کرد و تصمیمی که آقای کلینتون داشت. از او پرسیدم که آیا واقعا در آن جلسه و روزهای بعد آقای کلینتون تصمیم گرفته بود که مسائل ایران و آمریکا را عادی بکند یا نه؟ و ایشان با صراحت جواب می‌دهد که بله ما تصمیم گرفته بودیم که اگر ایران بیاید جلو ما مسائلمان را، رابطه مان را با ایران عادی بکنیم. من بعدا از او پرسیدم که در این رابطه شما با اسرائیلیها هم تماسی داشتین و نظر آنها را خواسته بودید؟ که در جواب می‌گوید: حتی قبل از این اسحاق رابین؛ قبل از این که ترور شود، به ایشان گفته بود و از طریق ایشان برای آقای کلینتون پیغام فرستاده بود که شما هر چه زودتر بتوانید رابطه با ایران را عادی کنید، همان قدر به نفع ما اسرائیلیهاست. یعنی این که دولت کلینتون نه فقط خانم البرایت را فرستاد عذر خواهی کرد و از گذشته اظهار ندامت کرد، بلکه تصمیم گرفته بود که رابطه را با ایران عادی کند که این فرصت سوزی شد متأسفانه از طرف ایران.

فریدون زرنگار (رادیو فردا): چه تحلیلی می‌شود از این به قول شما اعتراف به فرصت سوزی کرد؟

دکتر امیر احمدی: تاریخ جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که متأسفانه این نوع درسها را همیشه خیلی دیر می‌گیرد. در جریان گروگانها، در جریان جنگ با عراق، در جریان همین مساله ایران و آمریکا و جریانهای دیگر، دولت جمهوری اسلامی متأسفانه همیشه نشان داده است که گران فروشی می‌کند و بعد می‌رسد به یک جایی که می‌بیند جنس روی دستش مانده شروع می‌کند به ارزان فروشی کردن بی نهایت.»

همانطور که از گفته‌های امیر احمدی و امین زاده پیداست، در سیاست خارجی، سردمداران جمهوری اسلامی هدفی جز کاهش تنش نداشتند و هیچگاه در صدد حل مساله خود با آمریکا نبودند. حل بنیادین مشکل ایران با آمریکا در نهایت به تغییر رفتار رژیم در روابط بین‌المللی اش مربوط میشد که ایران نیز حاضر به پرداخت چنین بهائی نبود. هدف اساسی رژیم در رابطه با آمریکا خوردن نان اصلاح طلبی یعنی دریافت امتیازات متعدد از آمریکا و در راس آن تغییر سیاست این کشور در رابطه با ایران از "تغییر رژیم" به "صبر کن تا اصلاحات به نتیجه برسد" بود که موفق نیز گردید. ولی در مقابل نیز حاضر به کوچکترین تغییری در رفتار خود در منطقه نبوده و نیست. در بخش اصلی نسخه انگلیسی مقاله حاضر، این موضوع مورد بررسی قرار گرفته است و نشان داده میشود که سیاست اصلی رژیم در آمریکا چه در رابطه با روزنامه نگاران یا موسسات تحقیقاتی و چه در رابطه با سیاستمداران القا این فرضیه بود که اصلاحات در ایران برگشت ناپذیر است و آمریکا بجای پرداخت هزینه ای سنگین برای مقابله با رژیم ایران، بهتر است در انتظار پیروزی نهائی اصلاح طلبان بماند که بقول جاریان ممکن است 700 سال طول بکشد.

لابی مشترک شرکت های نفتی و رژیم ایران

با شروع کار خاتمی، شرکت های آمریکائی فشار خود به دولت کلینتون برای بهبود روابط و لغو تحریم ها را افزایش دادند. برای این شرکت ها الزامات سیاسی قضیه در درجه دوم قرار داشت و بطور طبیعی منافع تجاری خویش را مقدم میدانستند. برخلاف

اروپا که در روابط خود با ایران عمدتاً منافع اقتصادی کوتاه مدت خود را در نظر میگیرد، سیاست خارجی آمریکا تابع منافع استراتژیک و ژئوپلیتیک خویش میباشد. پیروزی خاتمی در انتخابات سال 97 چشم انداز نوینی در مقابل شرکت های آمریکائی قرار داد که با استفاده از فضای سیاسی جدید، این استدلال خود را مطرح کنند که از این پس هیچ مانع سیاسی بر سر رابطه خوب با ایران نیست و یک همگونی بین روابط اقتصادی با ایران و منافع استراتژیک آمریکا وجود دارد. به عبارت دیگر، رفتار ایران تغییر کرده است و سیاست های جدید تهران منافع ایالات متحده را تهدید نخواهد نمود. از اینرو باید سیاست جدیدی در مقابل ایران اتخاذ نمود.

دولتمردان آمریکا بدلیل آنکه در تصمیمات خویش تنها به منافع شرکتهای مهم یا نفتی فکر نکرده و منافع درازمدت این کشور را در نظر میگیرند با تردید و احتیاط به جریان خاتمی برخورد کردند و پس از هر ژست و اقدام حسن نیتی که برای رژیم ایران انجام دادند، منتظر پاسخ تهران میمانند. این احتیاط و دو دلی و حرکت گام به گام برای کمپانی های مهم غیرقابل قبول بود و آنان را مجبور به یک کمپین وسیع و لابی برای تغییر سیاست آمریکا نمود. پایه و اساس استدلال این شرکتها اولاً این بود که تحریم ها شرکت های آمریکائی را در مقابل رقبای اروپائی شان ضعیف میکند، ثانیاً این تحریم ها تأثیری در رفتار و کردار ایران ندارند و مهمتر از همه، رژیم ایران استحاله گردیده و بقول آنان از یک رژیم ایدئولوژیک، به یک سیستم پراگماتیک و اصلاح طلب تغییر یافته است.

ولی به مرور زمان و به همان میزان که دولت خاتمی در اجرای وعده و وعیدهای خویش ناتوان میگردد، این استدلال نیز نقش بر آب میشود و احتمال تغییر سیاست آمریکا از نرمش و دادن امتیاز یکطرفه که در سال 2000 به اوج خود رسید به سیاست رودرروئی و در نهایت تغییر رژیم بیشتر میشود. از همین رو این تهاجم تبلیغاتی عظیم بنفع رژیم ایران در آمریکا تشدید شد که هدف آن جلوگیری از نامید شدن سیاستمداران این کشور از شکست اصلاحات در ایران بود. همین جاست که فعالیت های شرکت های بزرگ آمریکائی در جهت تغییر افکار عمومی، منافع رژیم ایران را نیز برآورده میکند.

راز نهفته فعالیت های پنهان ایران در آمریکا نیز در درک همین نکته قرار دارد که دوستان رژیم ایران با تبلیغات خویش و دادن امید در این زمینه که نباید از بازگشت اصلاح طلبان یا پراگماتیست ها و پیروزی نهائی آنان ناامید شد، از تغییر سیاست آمریکا جلوگیری کنند. روابط گسترده رژیم با سازمانهای پژوهشی و خرج میلیونها دلار برای خبرنگاران دوست عمدتاً در جهت سوق دادن افکار عمومی بهمین سمت است. در نسخه انگلیسی گزارش حاضر در مورد عوامل رژیم که در این زمینه فعالیت میکنند به تفصیل بحث شده است.

همانطور که قبلاً گفتیم، در سال 1997، شورای ایرانی-آمریکائی وابسته به امیراحمدی و تشکل های ریز و درشتی مثل گروه تریتا پارسی در سوئد یا تشکل سازمان تجارت ایرانی به ریاست "افشار" در سان دیه گو شروع بکار کردند. اما مهمترین حرکتی که در این زمینه در سال 97 اتفاق افتاد و پایه و اساس فعالیت این تشکل ها گردید، شروع بکار کمپانی های بزرگ آمریکا در زمینه لابی برای رفع تحریم ها و بهبود روابط با ایران بود. نزدیک به 50 کمپانی بزرگ آمریکا منجمله کاترپیلار و کمپانی های مهم نفتی، رسماً وارد لابی بنفع ایران شدند. بدین منظور یک سازمان هماهنگ کننده بنام USA-Engage به ثبت رسانده شد تا فعالیت های مزبور را در همه زمینه ها هماهنگ کند.

اهداف اعلام شده این شرکت لابی، قانع کردن نمایندگان مجلسین آمریکا و دولتمردان این کشور برای تغییر سیاست در مقابل ایران بود. بخش مهمی از فعالیت های این شرکت لابی به گفته خود مسئولین آن به "کمپین تبلیغاتی برای آگاه کردن سیاستمداران آمریکا و افکار عمومی در مورد مضرات این تحریم ها اختصاص داشت. این فعالیت های تبلیغی همچنین افکار عمومی را در مورد نقش شرکتهای آمریکائی در زمینه ارتقا دموکراسی و حقوق بشر در این کشورها آگاه خواهد کرد". (برای اطلاعات بیشتر به سایت رسمی این سازمان مراجعه کنید www.usaengage.org)

در بخش اصلی این گزارش تحقیقی که بزبان انگلیسی بزودی منتشر خواهیم کرد، درباره فعالیت های تبلیغی این شرکت لابی برای تنویر افکار عمومی به تفصیل بحث میشود. در این گزارش، نشان داده میشود که چگونه از سال 97 بعد این شرکتها به کمک خبرنگاران، موسسات تحقیقی و برخی از سیاستمداران منجمله باب نی، تصویری به غایت غلط از ایران را در مطبوعات آمریکا جا انداخته اند که اگر آنرا در معرض قضاوت هموطنان ایران قرار دهیم بدون تردید باین نتیجه میرسند که کارشناسان ایران شناس مزبور در باره کشور دیگری که چه بسا در کهنکشانای دیگر قرار دارد بحث میکنند. معروفترین تحلیل گران آمریکا، تصویر کشوری را عرضه کرده اند که یکی از پیشرفته ترین دموکراسی های جهان را داراست، حقوق زنان به مراتب بهتر از گذشته است، اقتصاد آن پویا و مردم در رفاه نسبی به سر میبرند.

این مجموعه از اقدامات البته در کادر "تربیت و آموزش افکار عمومی" قرار میگیرد. در روزهای اخیر یک خبر جالب در رابطه با شرکت نفتی اکسون موبیل (یکی از کارفرمایان هوشنگ امیر احمدی) در روزنامه ها منتشر شده است که به زیباترین شکل هدف این کمپانی ها از راه اندازی این کمپین "آموزش و تربیت افکار عمومی" را نشان میدهد. خبر فوق به گزارش رادیو فردا:

9.1.2007

"غول نفتی متهم به فریبکاری در باره اثر گرمایش زمین"

«اتحادیه دانشمندان نگران»، روز دوشنبه هشتم ژانویه، با انتشار گزارشی، غول نفتی اگزان موبیل را به صرف میلیون ها دلار در فریب افکار عمومی برای کم خطر جلوه دادن گرمایش زمین متهم کرده است. در این گزارش آمده است که یکی از اعضای گروه ویژه ای که به کمک شرکت اگزان موبیل در سال ۱۹۹۸ برای تحقیق در باره گرمایش زمین تاسیس شد، رییس گروهی بوده که در سال ۱۹۹۳، از سوی شرکت دخانیات فیلیپ موریس برای تحقیق در باره خطر مصرف غیر مستقیم دخانیات تشکیل شده بود. به گفته فعالان، این گزارش به «روشنی نشان می دهد که میان دانشمندانی که مساله گرمایش زمین و خطر آن برای انسان را مبالغه آمیز خوانده اند، و شرکت های عامل گرمایش زمین، رابطه مالی وجود دارد». بر پایه گزارش حاضر، شرکت اگزان موبیل، در فاصله سال های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵، نزدیک به ۱۶ میلیون دلار را به شبکه ای اختصاص داده است که کار آن، منحرف کردن افکار عمومی در باره اثر گرمایش زمین بوده است."

قابل ذکر است که اشاره به دادگاه فیلیپ موریس مربوط به دادگاه شرکت های دخانیات آمریکاست که طی آن، دانشمندان بسیاری در کنگره آمریکا شهادت دادند که سیگار کشیدن ضرری برای بدن ندارد و در این زمینه حتی گزارشات علمی دقیقی نیز عرضه کرده بودند.

آسوشیتدپرس نیز در گزارش سوم ژانویه ۲۰۰۷ خود، ضمن تفسیر این خبر نوشت که در ماه سپتامبر گذشته نیز مهمترین آکادمی علمی بریتانیا یعنی انجمن سلطنتی، این مسئله یعنی سرمایه گذاری شرکت نفتی مزبور برای فریب افکار عمومی را تایید کرده بود. برای آشنائی با نحوه کار این لابی عظیم باید به سیستم لابی در آمریکا نیز نگاه کنیم. به گزارش نیوزویک در تاریخ ۱۶ ژانویه سال گذشته، این سیستم منحصر بفرد سالانه نزدیک به دو میلیارد دلار درآمد دارد و بخش بزرگی از اعضای کنگره و سیاستمداران آمریکا پس از پایان دوره خدمت خود به این شغل پردرآمد روی میآورند. بیش از ۳۷ هزار نفر لابیست ثبت شده در واشنگتن مشغول بکار هستند. اساس و بنیاد لابی در آمریکا بر این استوار است که هر نماینده یا سناتور برای انتخاب مجدد خود به میلیونها دلار پول احتیاج دارد. برخلاف اکثر کشورهای غرب که تبلیغات انتخاباتی از بودجه عمومی تامین میگردد، در آمریکا این هزینه بر دوش کاندیدا قرار دارد. رشد سرسام آور این تبلیغات بجائی رسیده است که هر نماینده کنگره برای تامین بودجه مبارزات انتخاباتی بعدی خود باید حداقل نیمی از وقت خود را به جمع آوری پول اختصاص دهد. پول نیز عمدتاً توسط شرکت های ذینفع پرداخت میشود. این پرداخت نیز بدون منظور نیست و پرداخت کنندگان انتظار دارند که در ازای آن، نماینده مزبور در جهت خواسته های آنان حرکت کند. این سیستم آنقدر تار و پود انتخابات آمریکا را در خود گرفته است که بسیاری از طرحهای قانونی رسماً توسط همان کمپانی هائی نوشته میشود که قرار است قانون شامل حال آنان شود. مثلاً شرکت های داروئی قانون بیمه را نوشته و از طریق نمایندگان مورد نظر خود برای تصویب آن اقدام میکنند.

نگاهی کوتاه به پرونده ابراموف نشان میدهد که چگونه سیستمی که بر اساس لابیست استوار شده است در حال نابود کردن پایه های دموکراسی آمریکاست. به گفته نیوزویک، بر طبق یک نظرسنجی که توسط گالوپ انجام گرفته است، ۴۹ درصد از مردم آمریکا معتقدند که نمایندگان هر دو حزب سیاسی فاسد و رشوه بگیر هستند. تلاشهای بسیاری از سیاستمداران آمریکا برای تغییر و یا بهبود این سیستم که سرمنشا فساد های مالی منجمله افتضاح ابراموف است هنوز به نتیجه نرسیده است که یکی از دلایل شکست چنین طرحهایی لابی همین شرکت هائی است که سالانه میلیاردها دلار برای رابطه با قانونگذاران هزینه میکنند. این فعالیت ها در چهارچوب قانون های لابی انجام میگردد و برای مردم آمریکا تعجب برانگیز نیست ولی با اینحال باب نی و ابراموف حتی از این سیستم نیز فراتر رفته بودند و هیچ حد و مرزی برای کلاهبرداری های خود نمی شناختند.

نگاهی به شبکه سازمانهای وابسته به لابی ایران

برای درک بهتر فعالیت های این لابی عظیم و رابطه آن با رژیم ایران، به تریتا پارسی و دوستان وی در سال ۱۹۹۷ باز میگردیم و نحوه شکل گیری چند موسسه و انجمن که در این زمینه فعال بوده اند را بررسی میکنیم.

این تشکل ها طیف وسیعی را تشکیل میدهند که یک سر آن سازمان هائی است که رسماً توسط کمپانی های آمریکائی راه اندازی شده و فقط کارمندان آن ایرانی هستند (مثل انجمن تجاری که در سان دیه گو در ۱۹۹۷ راه اندازی شد). این تشکل اگرچه بدنبال حمایت رژیم از خود است ولی عمدتاً نماینده کمپانی های آمریکائی است.

سر دیگر طیف نیز تشکل هائی هستند که کاملاً ساخته و پرداخته رژیم میباشند مثل سازمان مبارزه با تحریم و حمله نظامی به ایران CSMII که در سال ۲۰۰۵ راه اندازی شده است. در این میان تشکل های دیگر هم از توبره میخورند و هم از آخور که این قاعده در مورد تریتا پارسی و هوشنگ امیراحمدی بخوبی قابل رویت است که در صفحات بعدی مورد بررسی قرار میگردد.

یکی از نکاتی که باید بآن توجه داشت ارتباط نزدیک گروه‌های گوناگون این شبکه لابی در آمریکا با یکدیگر است. نگاهی به برخی جلسات و سخنرانی‌های مشترک آنان این مسئله را بخوبی روشن میکند. بعنوان مثال، تریتا پارسا گویا مشاور مطبوعاتی CNN است. دوستی این شبکه خبری با لابی ایران بهمین جا ختم نمی‌شود. مثلا شورای ایرانی-آمریکایی امیراحمدی به کریستیان امانپور جایزه مخصوص خود را اهدا میکند که گویا بخاطر نقش وی در ارائه گزارشات واقعی از ایران است. طبیعتا کارفرمایان امیر احمدی و اعضای هیئت مدیره این شورا، یعنی شرکت‌های نفتی، قبل از ارائه گزارشات دقیق از ایران بدنبال گزارشاتی هستند که بازار ایران را بروی شرکت‌هایشان باز کند. از طرف دیگر تریتا پارسا برای ارتقا موقعیت خود بدنبال مدرک دکترای رفت که در سیستم آمریکا بسیار مهم میباشد. وی مدرک خود را در سال 2006 کسب نمود و استادی که از تز وی دفاع نمود کسی جز برژینسکی نبود. برژینسکی اما همان کسی است که بمثابه پیشوای طرفداران رابطه با ایران در آمریکا فعالیت میکند. وی در سال 2004 برای موسسه تحقیقاتی شورای روابط خارجی گزارشی درباره ایران تهیه کرد که در آن سیاست مداخلات با رژیم ایران توصیه شده بود. بسیاری از همکاران برژینسکی در تهیه گزارش عضو شورای امیر احمدی بودند. بودجه این گزارش نیز توسط بنیاد راکفلر تامین شده بود. این بنیاد ضمنا از سال 93 یکی از اصلی‌ترین حامیان مالی گری سیک و پروژه رژیم پسندانه وی بنام خلیج 2000 بوده است. ضمنا تریتا پارسا نیز از بنیاد راکفلر کمک مالی گرفته است. گری سیک که از اعضای هیئت مدیره شورای امیراحمدی بود ضمنا از مهمترین اعضای سازمان دیدبان حقوق بشر نیز بود. فرد دیگری بنام هادی قائمی از مشاوران این سازمان حقوق بشری با تریتا پارسا همکاری میکند که نام وی در سایت شورا موجود است. از دیگر اعضای دیدبان حقوق بشر، الهه هیکس بود که در تهیه گزارش سال 2004 برژینسکی بنفع رژیم با او همکاری کرده بود. مسئولیت اجرایی این گزارش بعهد سوزان مالونی بود. نامبرده یکی از مهمترین کسانی است که در جهت سیاست نزدیکی با ایران فعالیت میکرد. وی در سال 2005 بخاطر نقش خود بعنوان مشاور مسائل خاورمیانه از طرف شرکتهای نفتی جایزه گرفت. (-KEY WOMEN IN ENERGY GLOBAL AWARDS) این جایزه به زنانی تعلق میگیرد که به پیشبرد اهداف کمپانی‌های نفتی کمک کرده‌اند. شاید دلیل این جایزه و ضمنا گزارش سال 2004 وی و برژینسکی را باید در دیدار مشترک سوزان مالونی با رفیق دوست در سال 1999 جستجو نمود. در این سال بسیاری از مسئولین شرکتهای مهم نفتی آمریکا به ایران رفتند و مالونی نماینده شرکت‌های نفتی را با خود به ملاقات رفیق دوست برده بود. 23 فوریه 2000، نشست در موسسه تحقیقاتی بروکینگز

Iranian Trade Association فعالیت خود را در سان دیه گو آغاز نمود. این انجمن نمونه یک تشکل لابی آمریکایی است که برای پیشبرد خطوط خویش نیز از زاویه منافع کمپانی‌های آمریکایی و یا شهروندان این کشور به قضیه نگاه میکند. این انجمن در مقایسه با تشکل‌های مشابهی مثل شورای امیر احمدی، همانند یک موجود تک سلولی ساده در مقایسه با جانوران پیچیده و تکامل یافته‌ای مثل اختاپوس است. نحوه راه اندازی انجمن براساس نوشته‌های شهریار افشار مسئول آن و یا نوشته‌های خبرنگاران مرتبط با او بقرار زیر است:

«افشار یک کارمند شهرداری سان دیه گو بود که بخاطر شغل خود در رابطه با شرکت‌های آمریکایی قرارداد داشت. وی پس از آنکه متوجه شد که بسیاری از کمپانی‌های آمریکایی برای رفع تحریم‌ها علیه ایران احتیاج به لابی کردن دارند، انجمن خود را در سپتامبر 1997 راه انداخت. افشار موفق به جذب حمایت‌های خوبی از انجمن خود شده است. شرکت نفتی Conoco در ماه فوریه 98 باو پیوست و هفته آینده نیز وی به واشنگتن میرود تا با مسئولین لابی شرکت‌های کاترپیلار و چند شرکت نفتی در پشت درهای بسته مذاکره کند. ماه آینده نیز به لندن پرواز خواهد نمود تا حمایت‌های بیشتری را جلب کند. Kittredge رئیس شرکت لابی USA-Engage در واشنگتن میگوید که تحریم‌های آمریکا باعث گردیده تا منافع نفتی شرکت‌های آمریکایی در این منطقه از جهان از دست برود. بسیاری از کمپانی‌های آمریکایی برای مبارزه با تحریم‌ها وارد صحنه شده‌اند و همینجاست که وجود افشار برای آنان لازم است. افشار پس از دیدار ماه فوریه خود با مسئولین لابی شرکت Conoco و جذب حمایت آنان به کانادا رفت و با سفیر ایران در همین زمینه دیدار نمود.» 5.22.1998 San Diego Union Tribune

در مقاله‌ای که در مجله National Journal چاپ شده است به تلاش شرکت‌های نفتی در این زمینه به روشنی اشاره شده است:

«Red Cavaney رئیس شرکت American Petroleum Institute و متحدان وی در بحبوحه تلاش‌های خود برای مبارزه با تحریم‌های آمریکا علیه ایران هستند. استدلال این افراد این است که این تحریم‌ها اصولا منافع شرکت‌های آمریکایی و سیاست‌های این کشور در زمینه انرژی را بخطر میاندازد. شرکت‌های نفتی در این زمینه بسیار فعال شده و با تعداد زیادی از نمایندگان کنگره دیدار کرده‌اند. یکی از این مسئولین میگوید که این تحریم‌ها هیچ تاثیری در صنعت نفت ایران ندارد و هیچ پروژه‌ای نیست که بخاطر عدم حضور ما در ایران لنگ مانده و فلج شده باشد. تنها نتیجه این تحریم‌ها محروم ماندن شرکت‌های آمریکایی از بازار ایران است.»

یکی از این لابیست ها Bennett Johnston نماینده سابق کنگره و عضو هیئت مدیره Chevron است که به همراه هیئتی از این شرکت اخیراً از ایران بازدید کرده بود. شرکت های نفتی برای پیشبرد مبارزه خود از تشکل های ایرانی کمک میگیرند که یکی از آنان انجمن تجارت سان دیه گوست که بگفته افشار رئیس آن، بودجه این انجمن توسط این شرکت های نفتی و کمپانی کاترپیلار تامین میشود.» 4.28.2001 National Journal

در سال 2000، انجمن افشار در سان دیه گو، یک نشست مشترک با شورای ایرانی-آمریکائی متعلق به هوشنگ امیراحمدی برگزار کرد که خبر آن بقرار زیر است: (The Washington Report) 4.1.2000

«چهارم فوریه یک نشست مشترک با AIC در واشنگتن برگزار کرد و در این جلسه آرن اسپیکتر سناتور فیلادلفیا و امیر محلاتی سفیر سابق ایران در سازمان ملل سخنرانی کردند. محلاتی اکنون با سازمان Search for Common Ground همکاری میکند. یکی دیگر از شرکت کنندگان عباس عدالت بود که از لندن آمده بود.»

نام عباس عدالت را به ذهن می سپاریم زیرا در صفحات بعد دوباره با این نام برمیخوریم. تشکل دیگری که برگزارکننده این نشست بود به امیراحمدی تعلق دارد که نمونه تکامل یافته تر انجمنی است که افشار در سان دیه گو کالیفرنیا راه انداخته است.

شورای ایرانی-آمریکائی، هوشنگ امیراحمدی

این شورا در سال 1997 راه اندازی شد و قبل از آن نیز امیراحمدی به برگزاری سخنرانی و نشست برای طرفداران سیاست نزدیکی به ایران اقدام میکرد. امیراحمدی بلافاصله پس از تاسیس شورای خویش، موفق به جذب حمایت شرکت های مهم نفتی شد. نگاهی به نام برخی از اعضای هیئت مدیره شورا که در سایت رسمی آن درج شده برای درک این موضوع کافی است:

David J. Lesar, Chairman of the Board, President and CEO, **Halliburton** Company

David I. McEvoy, Vice President, **ExxonMobil** Corporation

Richard H. Matzke, Vice Chairman, **Chevron** Corporation

Lucio Noto, Former Vice Chairman, **ExxonMobil** Corporation

Ambassador Thomas R. Pickering, Senior Vice President, **The Boeing** Company

J. Michael Stinson, Senior Vice President, **Conoco**, Inc.

Alireza Moshiri, Advisor to the Vice Chairman, **Chevron** Corporation

طبق آمار منتشره توسط خود شورا که روی سایت آن موجود است، این شرکت های بزرگ نفتی سالانه صدها هزار دلار باین تشکل پرداخت کرده اند. از دیگر اعضای اصلی این شورا گری سیک بود که در عین حال، تشکل خود موسوم به پروژه خلیج 2000 را نیز دارد که وی نیز در زمینه نزدیکی ایالات متحده و ایران فعالیت میکند. شورای امیراحمدی مرکز تجمع تمام طرفداران نزدیکی بایران بوده است و بسیاری از فعالیت های تبلیغاتی بنفع رژیم ایران نیز از همین جا راه اندازی شده است که در بخش های بعدی گزارش بان اشاره میشود. باب نی از همکاران جدی این شورا بود که در نشست های آن سخنرانی میکرد. هیچ شخصیت ایرانی یا آمریکائی باندازه امیراحمدی در خدمت تبلیغات رژیم در خارج از کشور فعالیت نکرده است. از حمایت های آشکار وی از کلیت رژیم تا فعالیت های پشت پرده برای تغییر سیاست های آمریکا بنفع رژیم ایران. در بخش مفصلی از گزارش انگلیسی به بررسی این شورا و رابطه امیراحمدی با محافل رژیم می پردازیم.

شورای ملی ایرانیان آمریکائی (تریئا پارسی) NIAC

همانطور که قبلاً اشاره شد، "روی کافی"، "دی استفانو" و "باب نی" شورای مزبور را در سال 2002 براه انداختند و یک جوان تازه نفس و از سوئد به آمریکا رسیده بنام تریتا پارسی را به ریاست آن گماردند. در صفحات قبل گفتیم که شرکت های آمریکایی برای پیشبرد لابی خود در رابطه با ایران به نفرات ایرانی و یا بهتر بگوئیم به یک ویتترین ایرانی احتیاج دارند. اگرچه باب نی نیز در راه اندازی این شورا همین قاعده را در نظر داشت ولی فاکتورهای دیگری نیز در این مسئله دخیل بوده اند. شرکت های نفتی از جیب خود و برای منافع مادی خویش به امثال امیراحمدی یا افشار کمک میکنند. باب نی و روی کافی اما در صدد عقد قرارداد نفتی با ایران نیستند پس به چه دلیل چنین شورایی را راه انداخته اند؟ به بیان ساده تر شرکت های نفتی خودشان تاجرانی هستند که در صدد فروش جنس خود و حل و فصل معاملات خود میباشند. لابیست ها و یا باب نی دلال هستند و دلال باید برای یک تاجر کار کند. مثلاً این سه شریک یعنی کافی، دی استفانو و باب نی بطور رسمی توسط دو دلال اسلحه در لندن استخدام شده و برای کار مشخصی که قرار بود انجام دهند صدها هزار دلار پول دریافت کرده اند. بنابراین سوال اصلی این است که در راه اندازی شورای تریتا پارسی، تاجر مورد نظر که این دلالان را استخدام کرده است ایران بوده یا شرکت های نفتی؟

در داستان استخدام دو لابیست آمریکایی برای لغو تحریم ها در زمینه فروش قطعات هواپیما به ایران، این دو نفر رسماً صدها هزار دلار گرفته اند تا مشکلات قانونی معامله مزبور را حل کنند. در همین زمینه باب نی با کالین پاول دیدار کرده است ولی روی کافی میگوید:

پس از آنکه استراتژی کاریمان را با دو مشتری خود در لندن مشخص کردیم، قرار شد که بدنبال یک حمایت قوی در کنگره برویم و قرار شد که روی جنبه انسانی دوستانه این معامله تاکید شود. (نامه روی کافی که در بالا اشاره شد.)

از طرف دیگر همانطور که کافی در نامه اش متذکر گردیده و در سایت رسمی شورا در سال 2002 گزارش شده است این دو لابیست عده ای از افرادی را که پارسی توانسته بود دور خود جمع کند در تاریخ 14 نوامبر 2002 در یک رستوران حومه واشنگتن گردآورده و روش های لابی گری و تماس با اعضای کنگره را بآنان یاد داده اند. در گذشته نیز دیده بودیم که از اولین اقدامات پارسی تماس با اعضای کنگره و بقول خودش لابی گری بوده است. بنابراین بنظر میرسد که هدف باب نی و دوستان وی در درجه اول آن بوده است که برای اقدامات پشت پرده خود (که تنها یکی از آنان بخاطر زیاده روی های ابراموف لو رفته) احتیاج به یک گروه ایرانی لابی داشته اند تا بقول روی کافی بدنبال حمایت در کنگره گشته و در زیر چتر اینگونه حمایت های کنگره بتوانند معاملات شیرین خود را به پیش ببرند.

رژیم نیر طبیعتاً از این داستان ثمری بجز سود نخواهد داشت. مثلاً به خبری که توسط سایت رسمی انجمن دستداران ایران منتشر شده توجه کنیم:

"ملاقات با دکتر فرامرز فتح نژاد مسئول سابق دفتر حفاظت منافع ایران در آمریکا
آقای دکتر احمد شمس دبیر کل انجمن دستداران ایران روز یکشنبه مورخ 85.6.26 با آقای فتح نژاد دیدار کرد. در این دیدار وی به ارتباط با تشکل های ایرانیان خارج از کشور نیز تاکید کرد و با اشاره به موفقیت های برخی از آنان از جمله انجمن نایک اشاره نمود که یک جوان ایرانی بنام تریتا پارسی مشاور مطبوعاتی CNN مسئولیت آنرا بعهده دارد. وی موفق به جذب بیست هزار ایرانی گردیده است تا در جریان توطئه تغییر نام خلیج فارس با پوشش خبری فراوان تاثیر گذار باشد."

خشنودی فتح نژاد از پارسی آنچنان است که بیست هزار عضو برای شورای وی اختراع میکند. طبیعتاً اگر این شورا در جهت خواسته های رژیم ایران نبود نه احتیاجی به تذکر فتح نژاد برای حمایت از آنان بود و نه به چنین دروغ بزرگی متوسل میشد. خود پارسی در سایت رسمی شورا ادعای 150 نفر عضو را کرده بود که در آن نیز تردید های جدی وجود دارد. نگاهی به تجمعات این تشکل که عموماً در یک "بار و رستوران" برگزار میشود تأکیدی بر ادعای ماست.

خبر جالب دیگر از سایت آفتاب وابسته به رژیم بتاریخ پنجشنبه 7 دی 1385 است. خبرنگار این روزنامه با تریتا پارسی مصاحبه کرده است و در مقدمه مصاحبه، فواید و محسنات افرادی مثل او را برای خوانندگان خود و مسئولین رژیم تکرار میکند: (به تیتر مقاله آفتاب دقت کنید)

لابی ایرانی در آمریکا فعال می شود؟

"زور آزمایی ایران و غرب بر سر پرونده هسته های با تصویب قطعنامه تحریم در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اقدام متقابل مجلس در ملزم ساختن دولت به تجدید نظر در همکاری ها با آژانس بین المللی انرژی هسته ای وارد مرحله خطیری شده است. در چنین شرایطی استفاده از تمامی ابزارهای موجود برای پاسداری از منافع ملی نکته ای است که بی شک می بایست در دستور کار مسئولان دستگاه دیپلماسی قرار بگیرد. در این میان وجود جامعه نسبتاً بزرگی از ایرانیان در خاک آمریکا پتانسیل بالقوه ای برای تاثیر گذاری و تعدیل سیاستهای تندروانه کاخ سفید تلقی می شود که البته تاکنون چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است. اگر این پتانسیل بالقوه و دست نخورده را بامیزان تاثیر لابی یهودی در سوق دادن سیاستهای واشینگتن به حمایت از اسراییل مقایسه کنیم به شکاف ژرفی که میان آنچه هست و آنچه می تواند باشد وجود دارد بیشتر پی می بریم. نباید از یاد برد که به اعتقاد بیشتر صاحب نظران در جهان امروز استفاده هوشمندانه از «دیپلماسی غیر رسمی» نقش بسیار پراهمیتی در پیشبرد و تحقق اهداف دیپلماسی

رسمی دارد. "تریپتا پارسی" رئیس شورای آمریکایی‌های ایرانی‌تبار و استاد دانشگاه جان‌هاپکینز در گفتگویی قطعنامه تصویب شده را بوجود آورنده یک شرایط باخت-باخت در قبال برنامه هسته‌ای ایران دانسته‌است."

همانطور که بروشنی از اظهارات مقامات رژیم پیداست تشکل تریپتا پارسی در کادر لابیسم رژیم مورد حمایت قرار میگیرد. رفتار و گفتار باب نی نیز در این زمینه بررسی شد. خود پارسی نیز قبل از راه اندازی شورا، به کار لابی مشغول بود. روی کافی و دی استفانو نیز برای اعضای شورای پارسی کلاس لابیگری برپا نمودند اما وی که همواره اسامی بنیانگذاران واقعی سازمان خود را از همه پنهان کرده است در مورد لابیگری میگوید:

(شماره چهل و هشتم جمعه بیست و ششم اسفند ماه 1384 و اشنگتن پریرم)

آیا شما گروهی لابی کننده هستید؟

«گروه ما اصلاً لابی نمی کند. کار عمده ما آموزش است. از آنجا که اعضای ما به شکلی مداوم از ما می خواستند که حمایتی بکنیم ما هم قدری پشتیبانی کردیم، اما با نمایندگان کنگره در مجلس برای تاکید یا اظهار نظر در مورد لایحه ای خاص و اینکه به آن رای مثبت یا منفی بدهند، تماس نمی گیریم.»

واشنگتن پست 25 ژوئن 2006 در مقاله ای درباره گروه متعلق به پارسی نوشت که "گروه پارسی کمک کرد تا یک دوجین نماینده محافظه کار کنگره به پرزیدنت بوش نامه بنویسند و از او خواستار گفتگوی بدون قید و شرط با ایران بشوند."

روی کافی نیز در نامه معروف خود به تلاش در جهت نزدیکی آمریکا به رژیم ایران اشاره کرده بود. بنابراین اصرار پارسی برای بیطرف جلوه دادن خود و شورای مربوطه بیشتر برای گم کردن سرخ هاست بخصوص وقتی به آگهی زیر نگاه کنیم
«روز 29 ژانویه سال 2003 شورای ملی ایرانی-آمریکایی با همکاری باب نی یک مجلس جمع آوری کمک مالی به شورا در واشنگتن برگزار میکند. حداقل کمک 500 دلار و میزان پیشنهادی ما 1000 دلار است.» (سایت شورا)

کسانیکه با اینگونه جلسات آشنائی دارند به مسخرگی این اعلامیه پی خواهند برد. اینگونه نشست ها معمولاً برای مقامات بالای آمریکا برای کمک به تبلیغات انتخاباتی است. مثلاً پرزیدنت بوش در یک مهمانی شام برای کمک به حزب خود سخنرانی میکند. میزان بلیط برای رئیس جمهور معمولاً پائینتر از میزانی است که این نوجوان سوئدی از هموطنان خود درخواست میکند. بنظر میرسد که این اعلامیه بیشتر برای پوشش قانونی دهها هزار دلاری است که پارسی از ایران دوستان نیکوکار نزدیک به باب نی (و چه بسا رژیم) دریافت کرده است.

این آگهی البته بیشتر به شوخی شبیه است زیرا همانطور که در پرونده آبراموف و باب نی گزارش شده، یکی از راههای رشوه به باب نی، راه اندازی همبگونه جلسات جمع آوری کمک مالی به او از طرف باند آبراموف بوده است. حال چگونه میتوان باور نمود که موجودی مثل باب نی که بخاطر کمک مالی و اینگونه جلسات، به هموطنان خود از سرخپوست و سیاه و سفید رحم نکرده و سر همه آنان را کلاه گذاشته است حال برای کمک به پارسی جلسه برپا میکند.

یکی از بهترین مقاطعی که طی آن همه گروههای لابی طرفدار رژیم و بویژه تریپتا پارسی و باب نی فعال شده بودند در سال 2001 بود که قانون تحریم ایران موسوم به ILSA به پایان مهلت خود رسیده بود و در کنگره یک جنگ واقعی بین حامیان رژیم و طرفداران تمدید این قانون برپا شد. در صفحات قبل در بخش مربوط به سازمان تجارت ایران در سان دیه گو دیدیم که لابیست های شرکت های نفتی با تمام قوا وارد صحنه شده و ضمن تماس و دیدار با اعضای کنگره و دیک چینی به سراغ تشکل های ایرانی که در این زمینه فعالیت میکردند نیز رفته و از آنان کمک خواستند. 4.28.2001 National Journal
یکی از فعالترین کسانیکه در این زمینه کار میکرد باب نی بود. وی در یک سخنرانی در شورای هوشنگ امیر احمدی به نتیجه تلاش های خود و دوستانش برای جلوگیری از تمدید این قانون، با تاسف میگوید:

«این رای گیری زیاد امیدوار کننده نیست ولی نباید دلسرد شد و دست از مبارزه کشید. باید لابی شهروندان را تقویت کرد و به سراغ اعضای کنگره رفته و آنان را آگاه کرد.» June 2001 AIC Update # 20

تلاش های شرکت های نفتی و دوستان ایرانی آنان بی نتیجه ماند و کابینه بوش نیز که دیگر روی لبخندهای خاتمی حساب باز نمیکرد همراه با اکثریت کنگره این قانون را تمدید کردند. نکته جالب اما وضعیت تریپتا پارسی است که در کنار باب نی بود ولی هنوز در کادر تشکل موسوم به ایرانیان طرفدار همکاری بین المللی که در سوئد راه انداخته بود کار میکرد. پس از شکست رای گیری، پارسی اعلامیه جالبی در سایت پیوند منتشر کرده است که در آن گوئی برای رفع مسئولیت از خود به کارفرمای خویش توضیح میدهد:

«نتیجه رای گیری در کنگره منطبق با احساس کلی حاکم بر نمایندگان نبود. این باعث تاسف تمام آنانی است که از دولت بوش حداقل این انتظار را داشتند که بخشی از این تحریم ها را لغو کند. این قانون برای 5 سال دیگر تمدید شد. در ستا 96 موافق 2 مخالف بودند و در کنگره نیز 409 موافق و 6 مخالف تمدید آن بودند. این ارقام اما بازتاب درستی از روح حاکم بر کنگره نیست و از مشکلات سازمان لابی طرفدار اسرائیل نیز سخنی نمی گوید. دولت بوش طرفدار تمدید دوساله بود و دنیس هاسترت سنخگوی کنگره نیز درخواست کرد که در قانون این قسمت نیز اضافه شود که پس از دو سال یا دو سال و نیم بدرخواست رئیس جمهور بتوانیم این قانون را مورد بررسی مجدد قرار دهیم. این درخواست نیز مورد قبول واقع نگردید. با همه اینها امسال در مقایسه با سال 96 که قانون تصویب شد اوضاع کاملا متفاوت بود. امسال تعداد وسیعی از نمایندگان متوجه شده بودند که این قانون مغایر با منافع ایالات متحده است. متأسفانه انگیزه سیاسی در میان نمایندگان برای دفاع از عقایدشان باندازه کافی وجود نداشت. با اینحال اگر این قانون در سال 96 با 415 رای در مقابل صفر رای مخالف تصویب شده بود امسال 6 نفر مخالف آن بودند. امیدواریم تهران این مسئله را درک کند که یک تلاش منصفانه برای شکست این قانون یا تضعیف آن انجام گرفت. حرکت سخنگوی کنگره نیز بایستی توسط تهران یک ژست مثبت در همین جهت تلقی گردد» (سایت پیوند) IranAnalysis July 2001 www.iic.org

بهتر است یکبار دیگر متن تریتا پاریسی را بخوانیم و از خود سوال کنیم که چرا وی از تهران ملتسمانه میخواهد که قدر تلاش های منصفانه وی و دوستانش را بدانند؟ وی برای بالا بردن جایگاه خود و باب نی، گرانفروشی نیز میکند. در سال 96 که رژیم در اوج انزوای سیاسی و پیش از انفجار فرارگاه نیروهای آمریکا در خبار عربستان محکوم شده بود اصولا با دوران خاتمی قابل مقایسه نیست. وی 8 رای مخالف از میان بیش از 500 نفر نماینده و سناتور را برای رژیم خرج کرده و امیدوار است که مسئولین مربوطه قدر آنرا بدانند.

براستی تریتا پاریسی کارمند کیست؟ ایران یا شرکت های آمریکائی یا هر دو؟

سازمان مبارزه با تحریم و حمله نظامی به ایران CASMII

برای درک اهداف تریتا پاریسی و دوسنانش از راه اندازی شورای ملی ایرانیان آمریکائی تبار، باید به شبکه سازمانهایی که در همین زمینه فعال هستند و با او همکاری میکنند نگاه کنیم. یکی از آنان سازمان مبارزه با تحریم و حمله نظامی علیه ایران است. نفر شماره دو شورای ملی ایرانی-آمریکائی متعلق به پاریسی، فردی است بنام Alex Patico که ضمنا جزو هیئت مدیره سازمان دیگری بنام مبارزه با تحریم و حمله نظامی به ایران نیز هست. محمد نواب نیز جزو هیئت مدیره هر دو سازمان است. سازمان مبارزه با تحریم یا CASMII در سال 2005 راه اندازی شده و هدف اصلی اش کم کردن فشار روی رژیم حاکم بر ایران بوده و با هرگونه تحریم و سختگیری علیه ایران مخالف است. نگاهی به فعالیت های این سازمان گویای رابطه فعال آنان با رژیم است. رئیس این سازمان در آمریکا فردی است بنام رستم پور زال که بطور جدی برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا در این کشور به فعالیت مشغول است. تمام نوشته های پورزال بنوعی حمایت از رژیم ایران است. مثلا پس از انتخاب احمدی نژاد و بحث در مورد تقلبات انتخاباتی، وی تحلیل بسیار نویسی از پیروزی احمدی نژاد عرضه کرد که در نوع خود بی سابقه بود. پورزال نوشت:

«مطبوعات به غلط تصویر یک مسلمان متعصب از احمدی نژاد را عرضه میکنند در حالیکه برای محبوبیت فوق العاده وی یک دلیل مدرن تری هست که همان توسعه ملی غیر وابسته است. یعنی پیروزی وی، رأی ملت به اصالت و مبارزه با گلوبالیزاسیون اجباری است. در حالیکه در آمریکا و تحت فشار نیروهای مذهبی دست راستی نزدیک به کاخ سفید، علم به زیاده دان انداخته میشود، در ایران، احمدی نژاد با پلاتفرمی به پیروزی رسید که وعده دو برابر کردن بودجه تحقیقات علمی را میداد. بودجه ای که قبلا نیز سر به فلک میکشید. آن میلیون ها رأی به احمدی نژاد سمبل مقاومت در مقابل نخبگان ضد دموکراتیک طرفدار تجارت آزاد است که با نیروهای نسبتا سکولار طرفدار رفرم در ایران متحد شده بودند.» *iranian.com August 16, 2005*

از انشای مطلب بالا پوزش میخواهیم ولی باید تاکید کنیم که متن انگلیسی مقاله رستم نیز قابل درک برای یک ایرانی متوسط نیست. جالب اینجاست که رژیم برای جذب عقب مانده ترین بخش از مسلمانان خاور میانه، کنفرانس هولوکوست برگزار میکند و برای جذب بازماندگان چپ ضدآمریکائی و یا مخالفان گلوبالیزاسیون آنچنان چرنیدیاتی در وصف احمدی نژاد می نویسد که روح رئیس جمهور محبوب نیز از آن بی خبر است.

یکی دیگر از افاضات رستم پورزال دفاع وی از رژیم در مقابل اتهامات بی اساسی است که گویا محافل حقوق بشری به رژیم ملایان میزنند. بدنبال سرکوب تظاهرات زنان در تهران و انعکاس وسیع آن در جهان، پورزال از خود بیخود شده و در مقاله ای عنان از کف میدهد:

«اکثر نیروهای اپوزیسیونی که من می شناسم بدی های رژیم را بزرگ میکنند و حاضر به بحث در مورد نقاط مثبت آن نیز نیستند. نمونه آن را در نحوه بازتاب تظاهرات زنان دیدم زیرا یک شاهد عینی برای من تعریف کرد که اصلا زدن و سرکوب و یا استفاده از گاز اشک آور دروغ است. آن شاهد عینی بمن گفت: پلیس های زن از چند نفر از تظاهر کنندگان خواهش کردند که متفرق شوند. در مقابل، تظاهر کنندگان شروع به جیغ و فریاد کشیدن نموده و بطور هیستریک فریاد میکشیدند و پلیس را متهم میکردند که ما را

دارید کتک میزنید. یک زن تظاهر کننده سر یک پلیس فریاد کشید که چرا ما را میزنید که آن پلیس هاج و واج دهانش باز مانده بود که چه جوابی بدهد. مردم نیز از صحنه رد میشدند و من هیچ موردی را ندیدم که کسی ابراز همدردی با تظاهر کنندگان کند. دوستان اپوزیسیونی من، بیایید بجای متهم کردن آن کسی که به شما حقیقت را میگوید متوجه این مسئله شوید که ایده تساوی حقوق زن و مرد در ایران آنچنانکه شما میخواهید مقبول همگان نیست. فی الواقع من در سفر اخیر خود به ایران با کمال تعجب مشاهده کردم که احمدی نژاد در میان زنان با خاستگاههای اجتماعی مختلف، کاملاً محبوب است»

مرکز اصلی این سازمان در لندن است و رئیس آن یک حزب الهی دوآتشه بنام عباس عدالت میباشد که در دفاع از رژیم دست کمی از رستم مقیم آمریکا ندارد. وی که با کانون توحید لندن وابسته به انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی همکاری میکند، مدافع دوآتشه حزب الله لبنان، رژیم محبوب ایران و حق مسلم و خدشه ناپذیر ایران برای دستیابی به انرژی هسته ای است. در صفحات قبل اشاره ای به عباس عدالت داشتیم که وی به همراه امیراحمدی و افشار در یک میتینگ در سال 2001 سخنرانی کرده بود و ضمن آن علیه تحریم ها سخن گفته بود. بررسی نوشته ها و سخنرانی های عدالت بخوبی گویای روابط حسنه وی با رژیم حاکم بر ایران است. نگاهی به سایت این تشکل و متن سخنرانی های این مسلمان وطن پرست دوآتشه کافی است تا هرگونه تردید در مورد رابطه عدالت با فاشیست ترین محافظ داخل ایران را از بین ببرد.

وی در سخنرانی خود در کانون توحید میگوید: «پس از 2200 ساعت بازرسی از تاسیسات اتمی ایران که توسط آژانس بین المللی اتمی انجام شد هیچ نشانه ای از اینکه ایران بدنبال سلاح اتمی است پیدا نشد. در تمام این مدت ایران داوطلبانه به پروتکل الحاقی پیوست. ایران بدنبال یک خاورمیانه بدون سلاح اتمی است و بهمین جهت نیز آیت الله خامنه ای فتوایی در حرام دانستن تولید، انبار کردن و استفاده از این سلاح صادر کرده است بااینهمه غرب هنوز بی اعتماد است و دلیل آن نیز به قرون وسطی و جنگ های صلیبی برمیگردد که اشغالگران مسیحی بربریت خود را به مسلمانان نشان دادند. برای حل بن بست بین ایران و آمریکا تنها راه این است که آنان رفتار امپریالیستی خود را عوض کرده و از فکر تسلط به جهان اسلام بیرون بیایند.» (دوم دسامبر 2006 سایت رسمی این تشکل)

اینطور که پیداست عباس عدالت روزنامه های خود رژیم را نیز مطالعه نمی کند که در آن مسئولان سابق هسته ای به روشنی دلیل بی اعتمادی غرب را نه در جنگهای صلیبی که در پنهانکاری و تقلبات 18 ساله ایران با آژانس اتمی و سپس دروغهای تکراری در باره برنامه های اتمی ایران میدانند.

ادامه دارد...

پاورقی ها:

1- اخبار این افتتاح مالی در اکثر روزنامه های مهم آمریکا انعکاس یافته است که بهترین مجموعه آن بقرار زیر است:

1.23.2006Newsweek

1.16.2006Newsweek

http://www.sourcewatch.org/index.php?title=Bob_Ney

New York Times 18.october.2006

The Los Angeles Times, January 22, 2006

D Magazine The Front Burner 2.1.2006

Dallas Morning News 24.1.2006

The Columbus Dispatch Tuesday, January 3, 2006 1:18

BLOGGED BY Brad ON 1/10/2006

THE COLUMBUS DISPATCH, 23.4.2006

Wikipedia search Bob Ney

New York Times September 16, 2006

Lobbying spending Database website

برای نگاه به شبکه کامل آبراموف به سایتهای زیر مراجعه و روی جستجوی "آبراموف" کلیک کنید:

<http://thinkprogress.org>

<http://thinkprogress.org/2006/01/03/house-that-jack-built>

متن توافقنامه باب نی با وزارت دادگستری را در سایت DOJ و کلیک روی جستجوی باب نی پیدا کنید.

http://en.wikipedia.org/wiki/Abramoff-Reed_Indian_Gambling_Scandal